**ترجمه تفسير الميزان    ج‏12    370**

[مقصود از حسنه در دنيا كه خداوند به مهاجرين وعده داده مجتمع صالح اسلامي است‏]

بعضى در تفسير كلمه" حسنة" كه در جمله‏" لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً" قرار دارد گفته‏اند: يعنى شهر خوبى بجاى آن شهرى كه ترك گفتند، و آن مكه و حوالى آن بود كه وطن ايشان بود، آن گاه استدلال كرده‏اند به اينكه كلمه" لنبوئنهم" از باب" بوأت له مكانا" است يعنى مكانى را جهت جاى دادن كسى صاف كردم.

بعضى‏[[1]](#footnote-1) ديگر گفته‏اند: يعنى حالت خوبى، كه منظور از آن فتح و پيروزى و نجات از ذلت و زير دستى كفار است، و بنا بر اين تفسير جمله" لنبوئنهم ..."، استعاره به كنايه است.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏12، ص: 371

اين دو تفسير مالا يكى است براى اينكه مهاجرين در راه خدا براى دين مهاجرت كردند كه مجتمعى اسلامى و پاك تشكيل دهند كه در آن مجتمع جز خدا كسى پرستش نشود، و جز عدل و احسان چيزى حكومت نكند، و يا براى اين بود كه به مجتمعى وارد شوند و در آن منزل كنند كه وضعش چنين باشد، پس اگر از مهاجرتشان اميد حسنه‏اى داشتند، و يا وعده حسنه‏اى داده شدند آن حسنه همين مجتمع صالح بود و نيز اگر آن شهر را كه بدان مهاجرت كردند، ستودند براى اين بود كه جاى تشكيل چنين مجتمعى بوده نه براى اينكه آب و هوايش خوب بوده، پس هدف و غرض از حسنه‏اى كه وعده داده شدند كه در دنيا به آن برسند همين مجتمع صالح بوده چه اينكه مقصود از حسنه شهر باشد و يا حالت حسنه‏اى كه در آن شهر به خود مى‏گيرند.

" وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ"- اين، تتميم وعده قبلى و اشاره به اين نكته است كه اجر اخروى از اجر دنيوى كه گفته شد بهتر است اگر مردم بدانند كه خدا در آخرت چه نعمتهايى برايشان آماده كرده، زيرا در آخرت سعادت آميخته با بدبختى نيست، بلكه خلودى است كه فنا در آن راه ندارد و كام و لذتش با ناكامى توأم نيست، جوار رحمت رب العالمين است.

[توصيف مهاجرين به دو صفت صبر و توكل به جهت دخالت اين دو صفت در رسيدن به حسنه در دنيا است‏]

" الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ".

بعيد نيست كه از سياق دو آيه مورد بحث، استفاده شود كه بيشترين عنايتى كه در آن دو است نسبت به وعده‏اى است كه خدا به مهاجرين داده بدون اينكه نظرى داشته باشد كه خبر دهد قبل از اين هجرت اتفاق افتاده يا نه.

و خلاصه از سياق استفاده مى‏شود كه وضع اين دو آيه وضع جمله شرطيه است، و گويا، مى‏خواهد بفهماند هر كس كه در راه خدا مهاجرت كند اجرى چنين و چنان مى‏برد، نه اينكه بخواهد از وقوع هجرت خبر داده و به مهاجرينش وعده نيكو دهد.

آن وقت در جمله‏" الَّذِينَ صَبَرُوا" مهاجرين در راه خدا را توصيف به صبر و توكل مى‏كند بدون اينكه بخواهد نسبت به عكس العمل مهاجرين در برابر آزار و اذيت مشركين در ايام توقفشان در ميان آنان، اظهار نظرى كرده باشد.

و اگر به اين دو صفت توصيف فرموده به اين عنايت است كه اين دو صفت در رسيدن به آن غايت حسن كه خدا وعده داده كمال دخالت را دارد، زيرا اگر بر تلخى جهاد، صبر نمى‏كردند و در هنگام هجوم بلاها توكلى به خدا نمى‏داشتند و همه اعتمادشان به خودشان بود با آن ضعفى كه از هر جهت داشتند جا خالى مى‏كردند، و نمى‏توانستند

ترجمه تفسير الميزان، ج‏12، ص: 372

ايستادگى كنند، آنهم با آن دشمنانى كه اصرار و پافشارى در دشمنى خود داشتند، و وقتى به دست دشمن متلاشى مى‏شدند آن اجتماع صالح كه خدا وعده داده بود، درست نمى‏شد و از آن بهره برده نمى‏شد، و قهرا امر آخرتشان هم تباه مى‏گرديد.

و اگر مراد از اين دو آيه وعده به خصوص مهاجرين صدر اسلام كه قبل از نزول آيه، هجرت كرده بودند، بوده باشد كه آيه خواسته باشد بعد از عمل دلخوششان نموده و در ازاى اينكه از وطن و مال و زندگى دست كشيده و فتنه‏ها و محنت‏ها ديده بودند تسليت داده باشد در اين صورت جمله‏" الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى‏ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" مدح ايشان خواهد بود، مدح در مقابل عكس العملهايى كه در ايام اقامت در مكه و در راه و در مدينه از خود نشان دادند و صبرى كه در برابر آزار مشركين كردند و توكلى كه بر خداى تعالى نموده و تسليمى كه در برابر دستور خدا از خود نشان دادند.

[مفاد آيه:" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا ..." حصر رسالت در بشر عادى است‏]

" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ".

در اينجا به بيان كيفيت ارسال رسل و انزال كتب كه قبلا اشاره داشت بازگشت نموده است تا براى مشركين روشن سازد كه دعوت دينى، دعوتى عادى و معمولى است با اين تفاوت كه خداوند به صاحبان اين دعوت وحى مى‏فرستد، و به وسيله وحى، آنچه كه صلاح دنيا و آخرت مردم است به ايشان مى‏رساند.

و هيچ يك از فرستادگان خدا ادعا نكرده و در هيچ يك از كتابهاى فرستاده شده از ناحيه خدا ادعا نشده كه دعوت دينى ظهور قدرت غيبيه‏اى است كه هر چيزى را مقهور مى‏سازد و اراده تكوينيه‏اى است كه مى‏تواند نظام عالم را بر هم زند و سنت اختيار را باطل كند و مردم را مجبور به قبول نمايد تا در پاسخش بگويند:" لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ ...".

و بنا بر اين، جمله‏" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ" سياقش حصر رسالت است بر بشر عادى و معمولى منتهى بشرى كه به او وحى مى‏شود، و اين حصر، در قبال ادعاى مشركين است كه مى‏پنداشتند اگر خداوند بشرى را فرستاده خود كند نظام طبيعت را نقض كرده اختيار و استطاعت را از بين برده است.

با اين بيان روشن مى‏گردد سخنى كه بيشتر مفسرين‏[[2]](#footnote-2) در تفسير آيه گفته‏اند صحيح‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏12، ص: 373

نيست، و آن اين است كه گفته‏اند: آيه شريفه سياقش رد مشركين از قريش است كه مى‏پنداشتند بشر صلاحيت رسالت را ندارد، و اگر رسالتى باشد بايد ملائكه حامل آن شود، پس آيه در مقام رد اين پندار است، و مى‏فرمايد كه سنت الهى بر طبق حكمت جريان يافته و حكمت اقتضاء مى‏كند كه فرستاده بر بشر از جنس خود بشر باشد، منتهى تنها فرقى كه لازم است ميان او و مردم باشد اين است كه معارف و اوامر و نواهى به وى وحى شود.

وجه اينكه گفتيم اين سخن صحيح نيست اين است كه اين حرف با سياق آيه انطباق ندارد، و قبلا هم از خصوص مشركين قريش چنين پندارى نقل نشده بود، و حتى بصورت پيشنهاد و اقتراح فرستادن ملائكه هم نيامده بود تا بگوييم آيه ناظر به آن است.

تنها سخنى كه قبلا از مشركين نقل شده بود آنهم از مطلق مشركين نه مشركين قريش همان جمله‏" لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ ..." بود كه گفتيم سياقش اثبات استحاله نبوت است و در آن صحبتى از رسالت ملائكه نشده بود.

بعضى‏[[3]](#footnote-3) ديگر از مفسرين به اين آيه استدلال كرده‏اند بر اينكه: خداى سبحان بچه و زن را رسول قرار نداده، آن وقت به نبوت عيسى (ع) در گهواره بخود اشكال كرده، و پاسخ داده به اينكه: نبوت اعم از رسالت است و آنچه عيسى بن مريم (ع) داشت به شهادت قرآن كريم نبوت بود نه رسالت، زيرا قرآن از قول خود عيسى حكايت مى‏كند كه گفت:" إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا"[[4]](#footnote-4).

ليكن در اين سخن اشكال است، زيرا استدلال مذكور به آيه شريفه وقتى تمام است كه جمله‏" وَ ما أَرْسَلْنا" مخصوص رسولان باشد و حال آنكه عين اين عبارت در باره انبيايى هم كه رسول نبوده‏اند آمده و مثلا فرموده‏اند:" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِيٍّ ...- ما قبل از تو هيچ رسول و نبيى ارسال نكرديم مگر آنكه ..." و اگر استدلال بالا صحيح باشد بايد هيچ طفل و زنى نبى هم نباشد، و حال آنكه به اقرار خود شما عيسى بنا به حكايت قرآن گفت:" من بنده خدايم كه مرا كتاب داده و نبيم كرده است" و در باره حضرت يحيى فرموده:" وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا"[[5]](#footnote-5) پس حق مطلب همانست كه گفتيم آيه شريفه‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏12، ص: 374

" وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا" در مقام بيان اين معنا است كه رسولان خدا مردانى از جنس بشر عادى بودند، و هيچ عنايتى به اين جهت ندارد كه در اول بعثت به حد بلوغ رسيده باشند يا نه، تنها غرض افاده اين است كه نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و يحيى- كه همه رسولان خدا بودند- رجالى از جنس بشر بودند كه به ايشان وحى مى‏شد، نه اينكه اشخاصى بوده باشند مجهز به قدرت قاهره غيبى و اراده الهى تكوينى.

قريب به معناى آيه مورد بحث آيه‏" ما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ وَ ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَ ما كانُوا خالِدِينَ"[[6]](#footnote-6) است.

و ظاهر جمله" فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‏" اين است كه خطاب به رسول خدا (ص) و قومش باشد، هر چند كه خطاب در جملات قبل تنها به رسول خدا (ص) بود، و ليكن در آنها نيز معنى متوجه همه بود، پس در اين جمله خطاب را هم عمومى گرفت تا هر كس راه خود را شناخته و پيروى كند، و آنان كه از حقيقت دعوت نبوى خبر ندارند مانند مشركين، به اهل علم مراجعه نموده از ايشان بپرسند، و اما آن كس كه اين معنا را مى‏داند مانند خود رسول خدا (ص) و گروندگان به وى كه ديگر غنى و بى نياز از سؤال هستند.

بعضى‏[[7]](#footnote-7) گفته‏اند: خطاب در آيه فقط متوجه به مشركين است، زيرا آنان بودند كه منكر دعوت نبوى بودند، و همانها بايد به اهل علم مراجعه نموده بپرسند، و ليكن لازمه اين حرف اين است كه بدون هيچ نكته‏اى در آيه التفات از فرد به جمع بكار رفته باشد، (و خدا داناتر است).[[8]](#footnote-8)

1. ( 1) تفسير مجمع البيان، ج 6، ص 361. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) تفسير كشاف، ج 2، ص 607 و تفسير امام فخر رازى، ج 20، ص 35 و تفسير روح المعانى، ج 14، ص 147 و تفسير روح البيان، ج 5، ص 37 و تفسير منهج الصادقين، ج 5، ص 194. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 1) تفسير روح البيان، ج 5، ص 37 و تفسير روح المعانى، ج 14، ص 147. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 2) من بنده خدايم كه مرا كتاب داده و مرا نبى قرار داده است سوره مريم، آيه 30. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 3) حكم نبوت راى در حالى كه او كودك بود به او داديم. سوره مريم، آيه 12. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 1) هيچ پيغمبرى قبل از تو نفرستاديم مگر آنكه مردانى بودند كه به ايشان وحى مى‏شد پس از اهل علم بپرسيد اگر نمى‏دانيد و ما آنان را جسدى كه غذا نخورند و افراد جاودان قرار نداديم. سوره انبياء، آيه 8. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 2) مجمع البيان، ج 6، ص 362 به نقل از ابن عباس و مجاهد. [↑](#footnote-ref-7)
8. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-8)